

بررسی حقوقی وضعیت تابعیت و بی‌تابعیتی زنان از منظر حقوق بشر

سیده لطیفه حسینی*

چکیده

نظام بین‌المللی حقوق بشر در طی قرن بیستم، با تصویب اسناد متعدد جهانی و منطقه‌ای در حوزه تابعیت و بی‌تابعیتی، توسعه یافته است. این امر بیان‌کننده آن است که به تأثیر وضعیت بی‌تابعیتی بر حمایت حقوق بشری در سطح بین‌المللی توجه شده است. با توجه به ارتباط در حال توسعه میان تغییر غیرارادی تابعیت و بی‌تابعیتی، این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی سازمان‌های وابسته به سازمان ملل و اسناد حقوق بشری مرتبط با تابعیت و کاهش بی‌تابعیتی زنان را بررسی کرده است. تا زمان کنوانسیون لاهه مربوط به تعارض قوانین تابعیت مصوب ۱۹۳۰ و پروتکل لاهه در زمینه بی‌تابعیتی مصوب ۱۹۳۰ محدودیتی بر دولت‌ها برای پیشگیری از بی‌تابعیتی به موجب حقوق بین‌الملل تحمیل نمی‌شد. در این مقاله بررسی می‌شود که چگونه این اسناد بین‌المللی حقوق بشری در مقابل حاکمیت دولت‌ها در خصوص تابعیت و بی‌تابعیتی زنان موضع متفاوتی اتخاذ کرده است. در همین راستا مشخص خواهد شد که نظام بین‌المللی حقوق بشر محدودیت‌هایی را بر حاکمیت دولت‌ها در حوزه تابعیت تحمیل می‌کند. امروزه به موجب حقوق بین‌الملل اختیارات یک دولت در اعطا و سلب تابعیت خود نامحدود نیست و نظام بین‌المللی حقوق بشر محدودیت‌هایی را در این خصوص به منظور کاهش بی‌تابعیتی زنان پیش‌بینی می‌کند.

واژگان کلیدی:

تابعیت؛ بی‌تابعیتی؛ زنان؛ حقوق بشر

*دکترای حقوق بین‌الملل، استادیار گروه حقوق دانشگاه الزهراء(س) L.hosseini@alzahra.ac.ir

تاریخ ارسال: ۱۳۹۵/۴/۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۱

مقدمه

امروزه، نظام بین‌المللی حقوق بشر دربردارنده حوزه بسیار گسترده‌ای به‌ویژه شامل حوزه‌های مختلف زندگی بشر است. به علاوه، در کنار اسناد حقوق بین‌المللی موجود برای تضمین این حقوق، مکانیزم‌های مختلف جهانی و منطقه‌ای نیز برای حمایت و اجرای این حقوق تعبیه شده‌اند. به‌رغم تمام این پیشرفت‌ها همچنان نقض‌های حقوق بشر وجود دارد. زمانی که موضوع مؤثر بودن و اجرای حقوق بشر در ادبیات یا در رویه حقوق بشر مطمح نظر است موضوع نقش دولت به‌عنوان متعهد اصلی این حقوق نیز مطرح می‌شود و از تعهدات دولت‌ها سخن به میان می‌آید (بارلی، ۲۰۱۰: ۹۶۰).^۱ بدیهی است در حقوق بین‌الملل کلاسیک افراد اعم از زنان و مردان با هر تعلقاتی که دارند به هیچ وجه جزء تابعان فعال در عرصه بین‌المللی محسوب نمی‌شدند و دولت‌ها تابعان فعال حقوق بین‌الملل به حساب می‌آمدند و با توجه به نیازهای خود در حوزه‌های مختلف اقدام به قانون‌گذاری بین‌المللی می‌کردند؛ لذا لازمه تحقق اجرای کامل حقوق بشر تغییر این رویکرد است و باید افراد به‌عنوان عامل فعال نگریسته شوند زیرا موضوعات اصلی این حقوق انسان‌ها هستند و نه دولت‌ها و در تدوین و تعیین این دسته از حقوق باید منافع ذی‌نفعان لحاظ شود (کرایونکو، ۲۰۰۹: ۱۵-۱۴)^۲ وضعیت حقوق زنان به عنوان یکی از موضوعات حقوق بشر به دلیل مباحث مبنایی و نظری متفاوت در نظام‌های مختلف، از موضوعات قابل تأمل و بحث در حوزه حقوق بشر بین‌المللی است، اما تابعیت به عنوان یک حق بشری که زنان نیز به عنوان قشر عظیمی از یک اجتماع باید از آن برخوردار باشند به مانند سکه، دو رو دارد. تابعیت از یک طرف موضوعی سیاسی است از این نظر که هر دولت بنا بر حاکمیت خود شرایط تحمیل و اعطای آن را در نظام حقوقی خود پیش‌بینی می‌کند و دولتی را نمی‌توان طبق اصل برابری حاکمیت‌ها در جامعه بین‌المللی مجبور به اعطای تابعیت به فردی کرد. از این روست که شرایط کسب یا حتی ترک تابعیت در تمام نظام‌های حقوقی داخلی پیش‌بینی شده و ممکن است از نظامی به نظام دیگر متفاوت باشد و از طرف

1. Barelli

2. Yahyaoui krivenko



دیگر حقی بشری است و در اسناد حقوق بشری مربوط به تابعیت و بی‌تابعیتی ضمن تعیین دامنه آن به تفصیل راجع به تعهدات دولت‌ها به تضمین حق بر تابعیت و پیشگیری از بروز بی‌تابعیتی و اتخاذ اقدامات لازم از جمله تدابیر قانون‌گذاری سخن گفته است (هورل، ۱۹۹۹:۲۷۷).^۱ تعهدات دولت‌ها در تحقق حقوق بشر افراد به‌طور عام و حقوق بشر زنان به‌طور خاص به دو نوع تعهد به‌وسیله و تعهد به نتیجه تقسیم می‌شوند. در تعهد به نتیجه دولت‌ها صرف‌نظر از امکانات در حصول و تأمین حق مورد نظر ملزم هستند، اما در تعهد به وسیله دولت‌ها لازم است تلاش و سعی خود را در تحقق حق مذکور به کارگیرند و قصور دولت‌ها در تضمین حقوق بشر از طریق ارزیابی امکانات آن دولت و میزان تلاش لازم انجام شود. هر چند یکی از اصول تابعیت این است که هر زنی دارای تابعیت باشد، اما تکثر حاکمیت‌ها در نظام بین‌المللی ماهیت پدیده تابعیت را سیاسی و امری متصل به حاکمیت جلوه داده است که دولت‌ها زیر بار اعطای بی‌چون و چرای آن به همگان نمی‌روند و آن را جزء مصادیق تعهد به نتیجه نمی‌دانند. علاوه بر آن موقعیت و جایگاه تأثیرپذیر زن در اجتماع و خانواده وضعیت تابعیت و تغییر غیر ارادی آن و نهایتاً بی‌تابعیتی او را به موضوعی در خور بررسی مبدل ساخته است. زیرا از یک طرف حق بر تابعیت و قرار نگرفتن در وضعیت بی‌تابعیتی، حقی است همگانی و از طرف دیگر با توجه به بروز شرایط مختلف امکان تغییر غیر ارادی تابعیت زنان بیش از مردان است و همین موقعیت‌ها زمینه بروز پدیده بی‌تابعیتی در این قشر را شدت می‌بخشد. دولت‌ها نیز در این خصوص با توسل به حاکمیت خود اقدام به قانون‌گذاری‌های مختلفی نسبت به اسناد جهانی حقوق بشر کرده‌اند. از این رو پردازش جداگانه نسبت به وضعیت تابعیت و بی‌تابعیتی زنان ضرورت می‌یابد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی با مطالعه و تدقیق در نظام بین‌الملل حقوق بشر از جمله منشور ملل متحد، قطعنامه‌های سازمان ملل، اسناد جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر، رویه قضایی مراجع بین‌المللی و دکتترین به نگارش درآمده است. بنابراین، بررسی اسناد و منابع موجود به منظور تفسیر عقلانی وضعیت موجود سرلوحه کار قرار گرفته است، اما از آن‌جا که زمان و مکان در شکل‌گیری و قلمرو مفهومی هر قاعده حقوقی تأثیرگذار است و بدون توجه به این دو عنصر، پویایی نظام

حقوقی معنای واقعی خود را از دست خواهد داد؛ لذا واقعیات جامعه بین‌المللی نیز در ارتباط با موضوع از نظر دور نمانده است. به این ترتیب عملکرد و رویه دولت‌ها نیز مطمح نظر خواهد بود. منابعی رسمی و معتبر اعم از کتاب، مقاله در ارتباط با تابعیت به‌عنوان یکی از موضوعات حقوق بین‌الملل خصوصی به زبان فارسی و لاتین وجود دارند که به نحو کلی به تبیین موضوع تابعیت پرداخته‌اند. هر چند منابع موجود به‌طور جامع و همه‌جانبه موضوع وضعیت تابعیت و بی‌تابعیتی زنان را با محوریتی، در بر نمی‌گیرند که در این مقاله ارائه شد. با این حال بهره‌گیری از همین منابع پراکنده کمک شایانی در نگارش این مقاله به پژوهشگر کرده است. در این مجال برای توصیف و تحلیل وضعیت حقوقی تابعیت و بی‌تابعیتی زنان از منظر حقوق بشر لازم است به دو سؤال پاسخ داد اول اینکه جایگاه حقوقی تابعیت و بی‌تابعیتی زنان در اسناد جهانی حقوق بشر چگونه است؟ به این سؤال با توجه به اصول مربوط به تابعیت در بند اول پاسخ داده شده است. تا ضمن مفهوم‌شناسی موضوع، موقعیت‌های مختلف تغییر تابعیت غیر ارادی زنان و بروز پدیده بی‌تابعیتی آن‌ها نیز روشن شود. در این راستا با توجه به وجود دولت به‌عنوان یکی از شرایط لازم در رابطه با تابعیت، سؤال دوم ضروری در این خصوص، این مسئله است که دولت‌ها چه تعهداتی برای تضمین حق بر تابعیت زنان و از بی‌تابعیتی زنان دارند به این موضوع در بند دوم پاسخ گفته شده تا در نهایت مشخص شود که به رغم اینکه حق بر تابعیت زنان و پیشگیری از بی‌تابعیتی آن‌ها از جمله تأکیدات حقوق بشر است و دامنه تعهدات دولت‌ها در این حوزه روشن است، اما در رویه و عملکرد دولت‌ها و با توجه به واقعیات بین‌المللی، دولت‌ها در این موضوع از آزادی عمل گسترده‌ای برخوردارند.

بند اول: جایگاه تابعیت و بی‌تابعیتی زنان در اسناد بین‌المللی حقوق بشر

تابعیت زنان؛ به عنوان یک حق بشری در اسناد بین‌المللی حقوق بشر مورد توجه قرار گرفته است، نگرانی از بروز پدیده بی‌تابعیتی زنان سبب شد تا اسناد بین‌المللی گوناگون در صدد تضمین حق بر تابعیت و برابری زنان با مردان در تابعیت برآیند تا این‌گونه راهی برای پیش‌گیری از بروز بی‌تابعیتی زنان یا کاهش آن فراهم شود. کنوانسیون رفع هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان از اسناد بین‌المللی حمایت از حقوق زنان است. این کنوانسیون با هدف



تضمین حقوق زنان در تمام حوزه‌های زندگی تدوین یافته است. حق بر تابعیت زنان یکی از ق‌هایی است که در این کنوانسیون مورد پذیرش قرار گرفته و جلوگیری از بروز بی‌تابعیتی از نظر این کنوانسیون دور نمانده است. بدیهی است موضع تابعیت از جمله مسائلی است که در نظام حقوقی داخلی دولت‌ها نیز به آن دستور داده شده گرفته است. با این حال از آنجایی که موضوع تابعیت، موضوعی سیاسی و جزء حقوق عمومی و نه حقوق خصوصی قلمداد می‌شود برخی دولت‌ها تصمیم گرفته‌اند به این کنوانسیون ملحق نشوند یا آن را به‌طور مشروط و منوط به عدم تغایر با مبانی حقوقی نظام داخلی خود بپذیرند. همین مبنای متفاوت موجود در نظام‌های بین‌المللی و نظام‌های داخلی در حوزه حقوق بشر سبب اتخاذ مواضع متفاوت در خصوص تابعیت زنان و پدیده بی‌تابعیتی شده است (یوان تی اس، ۱۳:۱۹۷۹).^۱

علاوه بر کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، تابعیت از جمله موضوعاتی است که در اسناد عام حقوق بشری مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اسناد خاص دیگر حقوق بشری نظیر کنوانسیون تابعیت زنان متأهل مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۵۸ به‌عنوان یکی از حق‌های بشری تلقی شده است (معاهده مربوط به تابعیت زنان متأهل، ۱۹۶۷).^۲ همچنین در منشور ملل متحد نیز به‌عنوان اساسنامه سازمان ملل متحد بر ضرورت احترام به حقوق بشر برای همگان تأکید شده است از جمله این حق‌ها می‌توان تابعیت را نام برد (منشور ملل متحد، ۱۹۴۵: ماده یک).

در طی قرن بیستم، اسناد منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه پیشگیری از بی‌تابعیتی توسعه یافته است. اسناد بین‌المللی ذی‌ربط شامل کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه در خصوص موضوعات خاص مربوط به تعارض قوانین تابعیت، پروتکل ۱۹۳۰ لاهه مربوط به قضیه خاص بی‌تابعیتی، کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط به وضعیت پناهندگان، کنوانسیون ۱۹۵۴ مربوط به وضعیت اشخاص بی‌تابعیت، کنوانسیون ۱۹۶۱ در خصوص کاهش بی‌تابعیتی، کنوانسیون ۱۹۶۷ در خصوص تابعیت زنان متأهل، کنوانسیون ۱۹۷۹ مربوط به رفع هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان است. دو سند منطقه‌ای مربوط به بی‌تابعیتی قانونی شامل کنوانسیون ۱۹۶۹ امریکایی حقوق بشر و

1. UNTS20378

2. Convention on the nationality of married women

کنوانسیون اروپایی ۱۹۹۷ در خصوص تابعیت است.^۱ در این بخش ضمن تبیین مفاهیم تابعیت و بی‌تابعیتی زنان، به اصول مستخرج از اسناد جهانی حقوق بشر در حوزه تابعیت پرداخته خواهد شد تا در نهایت با بررسی مصادیق تغییر تابعیت و بی‌تابعیتی زنان، جایگاه حقوقی مسأله تابعیت و بی‌تابعیتی زنان در اسناد جهانی حقوق بشر مشخص شود.

الف) مفهوم‌شناسی تابعیت و بی‌تابعیتی زنان

تابعیت؛ عبارت از رابطه سیاسی و معنوی است که شخص را به دولت معینی مرتبط می‌سازد (مکرمی، ۱۳۸۶: ۵۸). البته وصف تبعیت دارای آثار حقوقی نیز است از این نظر که اتباع یک کشور دارای حقوق و تکالیف نیز هستند (مدنی، ۱۳۶۹: ۳۳) شخص بی‌تابعیت نیز شخصی است که هیچ یک از دولت‌ها به موجب قوانین خود آن‌ها را تبعه خود نمی‌دانند. البته در خصوص بی‌تابعیتی می‌توان آن را به بی‌تابعیتی قانونی^۲ و بی‌تابعیتی عملی^۳ تقسیم کرد. بی‌تابعیتی قانونی در چارچوب تعریف کنوانسیون ۱۹۵۴ مربوط به وضعیت اشخاص بی‌تابعیت قرار می‌گیرد، درحالی‌که بی‌تابعیتی عملی خارج از تعریف مذکور است. به‌طور سنتی بی‌تابعیتی قانونی به فقدان جایگاه حقوقی از این نظر اشاره می‌کند، که فرد به هیچ دولتی مربوط نمی‌شود، اما بی‌تابعیت عملی که در قرن ۲۰ مطرح شد به معنای فقدان حمایت عملی از سوی دولت خاصی است (لی، ۲۰۰۵: ۱۵)^۴

در تعریف مسأله تابعیت و بی‌تابعیتی، اسناد منطقه‌ای نیز در جهت کاهش و نه حذف بی‌تابعیتی گام برداشته‌اند. در این اسناد مقرر شده در خصوص حمایت از حقوق اشخاص

1. Hague convention on certain questions relating to the conflict of nationality laws, 1930, entered into force 1937. the hahue protocol relating to a certain case of stateless, 1930, entered into force 1937. The convention relating to the status of refugees, 1951, entered into force 1 July 1954. the convention relating to the status of stateless persons, 1954, entered into force 1960. The convention on the reduction of statelessness, 1961, entered into force 13 December 1975. The American convention on human rights, 1969, entered into force 18 July 1078. The European convention on nationality, 1997, entered into force 1 March 2000.

2. De jure

3. De facto

4. Lay Lee



بی‌تابعیت، قانونی به چشم نمی‌خورد. به عنوان نمونه کنوانسیون امریکایی حقوق بشر که ۲۵ دولت عضو دارد. در ماده ۲۰ خود مقرر می‌دارد؛ هر شخصی حق تابعیت دارد، هر شخصی حق تابعیت دولتی را دارد که در سرزمین آن متولد شده است، در صورتی که حق تابعیت دیگری نداشته باشد و اینکه هیچ کس بدون مجوز از تابعیت خود یا حق تغییر آن محروم نخواهد شد. به این ترتیب، اگر شخصی تابعیت کشور دیگری را نداشت، اما حق دارا شدن تابعیت آن کشور را داشت در صورت عدم اعمال چنین حقی به منظور جلوگیری از بی‌تابعیتی، آن شخص مستحق تابعیت دولت محل تولد است (امیر ارجمند، ۱۳۸۶: ۱۲۳). این مقررہ سیستم خاک را به عنوان یکی از شیوه‌های تحمیل تابعیت، اصل قرار داده است به این معنا که حتی اگر شخصی به موجب قانون یک دولت بی‌تابعیت باشد یا محکوم به جرمی مثل خیانت به کشور باشد و در نتیجه آن، از وی سلب تابعیت شود، همچنان به موجب سیستم خاک دارای تابعیت است (لی‌لی: ۴۴).

کنوانسیون، رفع هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان، مقرر می‌دارد که زنان حقوق برابر با مردان در خصوص تابعیت داشته باشند، اما بی‌تابعیتی قانونی میان زنان را منع نمی‌کند. کنوانسیون مذکور، میان زنان بر مبنای وضعیت مهاجرت یا شهروندی آن‌ها تمیز قائل نمی‌شود. پروتکل الحاقی کنوانسیون رفع تبعیض مصوب ۱۹۸۹ حمایت خود را به تمام کودکان در محدوده قلمرو دولت‌های عضو تسری می‌دهد. با این حال مقررات ویژه‌ای برای دختران در این خصوص وضع نشده است (یوان تی سی، ۱۹۷۹: ۱۳). پارامترهای رایج برای حمایت از زنان و دختران بی‌تابعیت در نظریه‌های عمومی کمیته رفع تبعیض علیه زنان (کمیته کنوانسیون رفع هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان) یافت می‌شود. البته این نظرات به لحاظ حقوقی برای دولت‌های عضو الزام‌آور نیست. به نظر می‌رسد، کمیته کنوانسیون مذکور همگام با کنوانسیون کم‌تر به بی‌تابعیتی پرداخته و بیشتر بر برابری جنسیتی در رابطه با تابعیت تأکید کرده است. بند ۱ ماده ۹ مقرر می‌دارد که ازدواج با خارجی و تغییر تابعیت شوهر در دوران ازدواج نباید به بی‌تابعیتی زنان منجر شود. تابعیت به عنوان پاسخ نهایی به شکل بی‌تابعیتی ظاهر شده است. کمیته کنوانسیون رفع تبعیض در توصیه نامه عمومی شماره ۲۱ در خصوص برابری در روابط خانوادگی و ازدواج اظهار داشت که: تابعیت برای مشارکت کامل در جامعه ضروری است. به طور کلی دولت‌ها تابعیت را به کسانی اعطا می‌کنند که در آن کشور متولد شده‌اند. تابعیت

می‌تواند به دلیل حل و فصل یا به دلایل بشردوستانه نظیر پیشگیری از بی‌تابعیتی تحصیل شود. عدم برخوردار بودن زنان از جایگاه اتباع یا شهروندان، سبب محروم شدن آن‌ها از حق رأی دادن یا تصدی مناصب عمومی می‌شود و ممکن است از دسترسی به منافع عمومی و انتخاب اقامتگاه نیز محروم شوند. بی‌تابعیتی در کنوانسیون رفع تبعیض ۱۹۷۱ و توصیه‌نامه کمیته کنوانسیون تعریف شده است. عبارت فقدان جایگاه تابعیت یا شهروندی بیان‌کننده آن است که کمیته به بی‌تابعیتی قانونی پرداخته است. آثار فقدان جایگاه تابعیت یا شهروندی بیشتر در سیاق داخلی و بین‌المللی نگریسته می‌شود (لی‌لی: ۱۴۳). مسئله توجه به پیشگیری از بی‌تابعیتی هم به طور ضمنی از این مقرر برداشت می‌شود. این در حالی است که کمیته کنوانسیون رفع تبعیض به بی‌تابعیتی عملی اشاره نکرده است. در عوض کمیته به صراحت به موضوعاتی نظیر زنان مهاجر و پناهنده و قاچاق زنان پرداخته و در این خصوص توصیه‌نامه صادر کرده است (لی‌لی: ۱۴۴) که همین موقعیت‌ها می‌تواند به بی‌تابعیتی عملی منجر شود، از آن جهت که شاید قانوناً دارای تابعیت کشوری باشند، اما به دلیل پیشامد وقایع مذکور نظیر مهاجرت یا پناهندگی تحت حمایت قانونی هیچ دولتی نباشند. در سال‌های اخیر، کمیته حقوق کودک^۱ مصرانه دولت‌های عضو را تشویق می‌کند که اسناد حقوق بشری اصلی و کنوانسیون مربوط بی‌تابعیتی را تصویب کنند (یو ان داک، ۱۹۹۸)^۲ چنین ایده‌ای با این اصل، پیوند می‌خورد که حقوق بشر غیرقابل سلب و به هم پیوسته هستند. کمیته حقوق کودک نیز بی‌تابعیتی را تعریف نکرده است. بلکه صرفاً به تصویب دو استراتژی در ارتباط با بی‌تابعیتی قانونی در بین فرزندان اکتفا کرده است. و دولت‌های عضو را به تضمین این امر تشویق کرد که اتباع زنانی که با همسران

۱. کمیته حقوق کودک یک رکن مستقلی از کارشناسان است که بر اجرای کنوانسیون سازمان ملل در خصوص حقوق کودک توسط دولت‌های عضو نظارت می‌کند. کمیته حقوق کودک یکی از هشت ارکان حقوق بشری سازمان ملل متحد است. این کمیته به موجب کنوانسیون حقوق کودک در ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ ایجاد شد و متشکل از ۱۸ عضو کارشناس دارای صلاحیت اخلاقی و متخصص در حوزه حقوق بشر است. اگرچه اعضای کمیته مذکور توسط دولت‌های عضو انتخاب می‌شوند، اما آن‌ها نمایندگان دولت متبوع خود محسوب نمی‌شوند و باید مستقل و بی‌طرف اقدام کنند. اعضای آن برای چهار سال انتخاب می‌شوند و انتخاب مجدد آن‌ها بلامانع است. دولت‌های عضو کنوانسیون حقوق کودک ملزم هستند گزارش سالانه در خصوص وضعیت کودکان در کشور خود ارائه کنند و کمیته مذکور مسئول بررسی این گزارش‌ها است.

www.humanium.org: Committee on the Rights of the Child, What it is and how it works". Retrieved 15 November 2014

2. UN Doc



خارجی ازدواج می‌کنند، می‌توانند در تعیین تابعیت فرزندان تأثیر داشته باشند (لی‌لی: ۱۴۶). کمیته حقوق کودک به وضوح نسبت به این امر انتقاد کرده که تبعیض جنسیتی بر مبنای این امر توجیه می‌شود که قوانین تابعیت، مبتنی بر اصل خون از نسب پدر است (یوان داک، ۱۹۹۸: ۴۶۵)^۱ در همین راستا پروتکل اختیاری ۱۹۹۹ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، امکانی برای جبران خسارت نقض‌های حقوق بشری زنان از جمله حق تابعیت فراهم کرده و بستری برای اجرای کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان محیا کرده است، به این ترتیب به موجب این پروتکل، قربانیان (زنان) می‌توانند به خاطر بی‌تابعیتی یا تبعیض جنسیتی در خصوص اعطای تابعیت، علیه دولت‌های عضو پروتکل اختیاری طرح دعوی و مطالبه جبران خسارت کنند (یوان داک، ۱۹۹۹: ۶)^۲

ب) اصول حاکم بر تابعیت زنان و پیشگیری از بی‌تابعیتی آنها

اصولی نظیر کرامت ذاتی انسان‌ها و عدم تبعیض جنسیتی، از جمله مبانی حق زنان برای داشتن تابعیت و پیشگیری از بی‌تابعیتی آنها محسوب می‌شوند، این اصول با توجه به اسناد جهانی حقوق بشری در این خصوص قابل استنتاج هستند که در این قسمت بررسی خواهند شد.

۱- اصل کرامت ذاتی زنان

نظام بین‌المللی حقوق بشر، جهان‌شمولی حقوق بشر را به معنای فرا فرهنگی، ذاتی را به معنای پیوند با حیثیت و کرامت انسانی و غیرقابل سلب بودن را به این معنا به کار می‌برند که این حق‌ها ریشه در قانون‌گذاری یا اراده حکومت ندارد تا سلب آنها توسط قانون‌گذار موجه باشد (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۹۳) کرامت در اصطلاح به معنای برتری، تقدّم و احترام به انسان است (عباسی، ۱۳۹۰: ۸۵).

کرامت ذاتی و شأن و حیثیت انسانی که مبنای حق‌های بشری معاصر معرفی شده است، صبغه فلسفی دارد و فلاسفه‌ای از جمله کانت؛ با غایت دانستن انسان، حقوق انسان را بر مبنای کرامت ذاتی انسان توجیه کرده است. غایت بودن انسان در اندیشه کانت به منع وسیله

1. UN Doc CRC/C/SR,

2. UN Doc.E/CN

قرارگرفتن وی می‌انجامد و چون همه انسان‌ها ذاتاً غایت هستند. بنابراین، در کرامت برابرند و همگان هدف و نه وسیله هستند. همه انسان‌ها از آن جهت که انسان هستند، صرف‌نظر از تعلقات عارضی قابل احترام بوده و مستحق برخورداری از تابعیت هستند. کانت کرامت را دارای دو ویژگی می‌داند. اول این‌که کرامت به‌مثابه ارزش مطلق است به این معنا که موجود دارای کرامت فارغ از ارزش‌های مادی و تعلقات عارضی موجودی ذاتاً ارزشمند و دارای شرافت و مستحق احترام و تکریم است. همین ویژگی مبنای حقوق بشر معاصر در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و یکی از اصول حاکم بر تابعیت قرارگرفته است (قربان‌نیا، ۱۳۹۰: ۴-۹۱).

شأن و منزلت انسانی اصلی است که بر اساس آن نباید زنان را از داشتن تابعیت به‌منظور پیشگیری از بروز بی‌تابعیتی زنان محروم کرد، به همین ترتیب باید با زنان به‌گونه‌ای رفتار شود که انسانیت اقتضا دارد و غایت اراده انسان به این معنی است که انسان را به‌عنوان موجود عاقل و از آن جهت که انسان است در نظر گرفت و به وی احترام گذاشت (فلسفی، ۱۳۸۱: ۵۹).

۲- اصل عدم تبعیض

شکاف و خلاء آشکار در حقوق حاکم بر بی‌تابعیتی مانع از واکنش‌های مؤثر نسبت به پدیده در حال ظهور بی‌تابعیتی می‌شود. با وجود این درست است که توسعه نظام حقوق بشر حاکمیت دولت را در موضوعات مربوط به تابعیت تحت تأثیر قرار داده است و حمایت را به اشخاص بی‌تابعیت تسری بخشیده است و همین‌طور درست است که اصل عدم تبعیض زیر بنای اسناد منطقه‌ای و بین‌المللی است که اشخاص بی‌تابعیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ با این حال ممنوعیت تبعیض جنسیتی به‌طور ویژه در رابطه با بی‌تابعیتی ضعیف است. اگرچه امروزه حاکمیت دولت‌ها امکان اعمال محدودیت بر موضوعات تابعیتی را فراهم می‌کند، اما بی‌تابعیتی قضیه‌ای متفاوت است. اصل عدم تبعیض مانع از تبعیض بر اساس جنسیت و تبعیض میان تابعیت اصیل و تحصیل تابعیت می‌شود. جنبش‌های حمایت از زنان محصول نابرابری‌های جنسیتی غرب هستند، آن زمان که زنان از حداقل حقوق هم برخوردار نبودند. همین امر سبب شد از طریق مبارزه با نابرابری‌های اجتماعی آن زمان بر برابری مردان و زنان در حوزه‌های مختلف تأکید شود (لی لی: ۱۱۶).



البته رویکرد فمینیستی در خصوص مسأله تابعیت و بی‌تابعیتی زنان، رویکرد انتقادی دارد و بخش اعظم بی‌تابعیتی زنان را نتیجه تبعیض جنسیتی می‌داند با این توضیح که مردان در طی تاریخ شهروندان درجه اول محسوب می‌شدند و در قانون‌گذاری تابعیت نیز نقش تعیین‌کننده در تابعیت زنان و فرزندان دارند. سیستم خون که به عنوان یکی از شیوه‌های تحمیل تابعیت در برخی کشورها محسوب می‌شود، در بسیاری از همین کشورها از طریق نسب پدر منتقل می‌شود؛ مثلاً قوانین کشور کویت مقرر می‌دارد که صرفاً فرزندان می‌توانند تابعیت کویت را تحصیل کنند که پدران آن‌ها اتباع کویتی باشند؛ در این مثال، زنی که کویتی باشد و با مرد بیگانه ازدواج کند و مرد به هر دلیلی تابعیت خود را از دست دهد، فرزند حاصل از این ازدواج به موجب قانون کویت بی‌تابعیت تلقی خواهد شد، زیرا تابعیت مادر را قابل تسری به فرزند نمی‌داند (ارفع نیا، ۱۳۷۶: ۴۳)

البته برخی کشورها با پیش‌بینی و پذیرش هر دو سیستم خون و خاک تلاش کرده‌اند از بی‌تابعیتی حداقل از نوع قانونی آن پیش‌گیری کنند، ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران دایره وسیعی از افراد را در زمره تبعه خود فرض کرده است (قانون مدنی ایران) برابری بر مبنای جنسیت یکی از مأموریت‌های اصلی سازمان ملل نیز است. یکی از اهداف منشور ملل متحد در ماده ۱ حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، زبان و مذهب است. اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر بهره‌مندی برابر زنان و مردان از حقوق بشر تأکید کرده است. تمام کنوانسیون‌های حقوق بشری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در بردارنده مقررۀ برابری و عدم تبعیض بر مبنای جنسیت در حوزه تابعیت و بی‌تابعیتی هستند (امیر ارجمند: ۱۳۸۱: ۹۳) یکی از نتایج اصل عدم تبعیض این است که هر فردی به محض تولد دارای تابعیت باشد، حال تحمیل تابعیت در کشورهای مختلف به شیوه‌های مختلف و معروف سیستم خاک و سیستم خون انجام می‌شود (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱: ۶۵) و در عمل انتظار می‌رود نظام‌های حقوقی اتباع خود را با انتخاب هر کدام از شیوه‌های تحمیل تابعیت مشخص کنند. این امر کمک می‌کند که افراد از جمله زنان، دارای تابعیت باشند و عاملی برای جلوگیری از بی‌تابعیتی زنان خواهد بود. البته پیش‌بینی قانونی این امر هر چند می‌تواند به وجود تابعیت قانونی کمک کند، اما مانع از وجود بی‌تابعیتی عملی نمی‌شود.

ج) مصادیق تغییر تابعیت و بی‌تابعیتی زنان

وجود موقعیت‌هایی نظیر ازدواج، مهاجرت یا پناهندگی زنان و جانشینی یک دولت سبب تغییر تابعیت غیرارادی زنان و نهایتاً ممکن است به بی‌تابعیتی زنان منجر شود. البته ممکن است بی‌تابعیتی زنان به طرق دیگری بروز کند، به عنوان نمونه ممکن است یک زنی تابعیت دولت متبوع خود را ترک کند و هنوز موفق به کسب تابعیت کشور دیگر هم نشده باشد. در این فاصله، این زن بی‌تابعیت خواهد بود البته راهکارهایی برای جلوگیری و رفع بی‌تابعیتی پیش‌بینی شده است از جمله اینکه یک زن تا زمانی که تابعیت جدیدی را کسب نکرده امکان ترک تابعیت نداشته باشد؛ البته این موضوع هم محل بحث و انتقاد خواهد بود از این نظر که حاکمیت‌ها با اجباری مواجه می‌شوند که در سیاق حقوق بین‌الملل کلاسیک قابل پذیرش نیست، زیرا از یک طرف یک دولت مجبور می‌شود که با ترک تابعیت یک زن مطابق قانون موافقت نکند و از طرف دیگر دولت مجبور می‌شود که تابعیت خود را به همان فرد اعطا کند. پذیرش این دیدگاه به منظور جلوگیری از بی‌تابعیتی با مبانی حاکمیت دولت‌ها سازگار نیست. در این قسمت به چند موقعیت و مصداقی پرداخته خواهد شد که سبب تغییر غیرارادی تابعیت زنان و بعضاً به بی‌تابعیتی آن‌ها منجر خواهد شد.

۱- ازدواج

عقیده علمای قرن نوزدهم، راجع به تابعیت زن؛ عبارت از این بود که ازدواج در تابعیت تأثیر دارد و زن در اثر ازدواج، تابعیت شوهرش را کسب می‌کند (نورت، ۱۹۷۴: ۱۸۷)^۱ از جمله دلایلی که در خصوص نظریه وحدت تابعیت زن و شوهر ابراز داشته‌اند، این است که به منظور سهولت در حل اختلافات زوجین در عمل و در جایی که تابعیت اصلی زوجین متفاوت است لازم به نظر می‌رسد برای اعمال قانون حاکم بر حل اختلاف که قانون دولت متبوع زوجین است، نظریه وحدت تابعیت زوجین و تحمیل تابعیت شوهر بر زن پذیرفته شود، همچنین ازدواج وحدت معنوی زوجین را ایجاد می‌کند که از جمله تجلی آن وحدت معنوی تابعیت است (ارفع‌نیا، پیشین: ۵۵).

1. North



البته درباره وحدت تابعیت زن و شوهر و مبانی تغییر تابعیت زن در نتیجه ازدواج، نظر صاحب‌نظران حقوق متفاوت است. عده‌ای بر این نظر هستند که زن با اراده خود تابعیت شوهر را در زمان انتخاب همسر خود می‌پذیرد؛ هر چند نظریه ارادی تغییر تابعیت زن مورد انتقاد است، از این رو که اگر تحمیل تابعیت شوهر بر زن بر مبنای اراده زن باشد، زن می‌تواند بر عدم پذیرش تابعیت شوهر خود نیز اراده کند. برخی دیگر اعتقاد دارند که تغییر تابعیت زن در نتیجه ازدواج به دلیل سلطه شوهر است؛ در رد این باور می‌توان گفت که سلطه شوهر در خانواده، یک موضوع حقوق خصوصی و مربوط به اهلیت مدنی زن است و حال آن‌که موضوع تابعیت از مفاهیم حقوق عمومی است (نصیری، ۱۳۸۳: ۵۳)، به این ترتیب پیشنهاد شده است که تغییر تابعیت را از آثار عقد نکاح دانست؛ تغییری که نه در اراده زن است و نه نتیجه سلطه شوهر، بلکه تغییری است که قانون بر زن تحمیل می‌کند. با این توضیح که زن با اراده خود عقد نکاح را می‌پذیرد و آثار آن عقد؛ از جمله تحمیل تابعیت به موجب قانون بروز می‌کند (ارفع‌نیا، پیشین: ۵۷).

ممکن است زنی که با تبعه خارجی ازدواج می‌کند، تابعیت خود را به موجب قانون کشور خود از دست دهد و تابعیت دولت متبوع شوهر خود را کسب کند، اما در نتیجه طلاق از شوهرش به موجب قانون دولت متبوع شوهر، خود بی‌تابعیت قانونی شود (لی: ۱۶) البته در برخی نظام‌های حقوقی امکان و راه بازگشت به تابعیت اولی به زنانی وجود دارد که در نتیجه ازدواج تابعیت آن‌ها تغییر کرده، مثلاً در نظام حقوقی ایران ازدواج زن ایرانی در صورت عدم ممنوعیت قانونی با تبعه خارجی به خودی خود عامل تغییر تابعیت ایرانی زن نمی‌شود، زیرا در این مورد قانون‌گذار ایرانی نظریه استقلال تابعیت را پذیرفته است، اما در صورت تحمیل تابعیت شوهر بر زن به موجب قانون دولت متبوع شوهر بعد از فوت و طلاق شوهر، زن می‌تواند بدون تشریفات پیچیده درخواست و تقاضای بازگشت به تابعیت ایرانی را به وزارت امور خارجه ارائه دهد و به این ترتیب با درخواست وی موافقت خواهد شد.^۱ بنابراین، از

۱. به موجب ماده ۹۸۷ قانون مدنی ایران «زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجت می‌نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند. مگر این‌که مطابق قانون مملکت زوج، تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوجه تحمیل شود، ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر یا تفریق به صرف تقدیم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر یا سند تفریق تابعیت اصلیه زن با جمیع حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.»

راه‌های جلوگیری عام بی‌تابیتی زنان در موارد خاص از جمله تغییر غیرارادی تابعیت در زمان ازدواج این است که نظام‌های حقوقی باید با توجه به اصل کلی حق داشتن تابعیت هر کس و اصل عدم تبعیض امکان بازگشت به تابعیت اولیه را قائل شوند (سلجوقی، ۱۳۹۲: ۲۲۸).

البته این دیدگاه حقوق بشری که به موجب آن ازدواج نباید باعث تغییر تابعیت زن شود نیز از انتقاد مصون نمانده است و عده‌ای معتقدند که موضوع تابعیت، یک رابطه ذاتاً سیاسی است که به موجب شرایط قانونی یک نظام حقوقی در موارد غیر ارادی آن و نه در مورد اکتسابی آن بر افراد تحمیل می‌شود و نباید آن را با موضوع آثار مدنی ازدواج در حوزه حقوق و تکالیف خلط کرد و در پی آن قائل به مساوات زوجین در حفظ تابعیت خود بود. به این ترتیب وحدت تابعیت در قانون خانوادگی و در اکثر موارد تحمیل تابعیت شوهر بر زن به موجب قانون و نه براساس اراده طرفین ناشی می‌شود و وحدت تابعیت زوجین که در قوانین پیش‌بینی شده به هیچ روی به منزله تحقیر یکی از زوجین یا برتری یکی بر دیگری نیست، بلکه این امر برای تحکیم اساس اجتماعی و سهولت در انجام روابط خانوادگی است (نصیری، پیشین: ۵۴).

البته در خصوص تابعیت زن در نتیجه ازدواج در کنار رویکرد وحدت تابعیت، نظریه استقلال کامل یا نسبی تابعیت نیز وجود دارد. این امر در نظام‌های حقوقی مختلف به انحاء گوناگون نمود می‌یابد به عنوان نمونه نظام حقوقی ایران در خصوص زنان خارجی که با مرد ایرانی ازدواج می‌کنند، به موجب بند ۶ ماده ۹۷۶ قانون مدنی وحدت تابعیت را پذیرفته است و تغییر تابعیت شوهر در دوران زندگی تأثیری در تابعیت زن نخواهد داشت مگر اینکه به موجب ماده ۹۸۸ اجازه دولت برای ترک تابعیت، شامل زن نیز شود البته قانون‌گذار ایرانی در این خصوص سخت‌گیری نکرده است و در صورت انحلال نکاح از طریق فوت یا طلاق به زن اجازه داده است، بدون طی تشریفات پیچیده صرفاً از طریق اطلاع کتبی به وزارت امور خارجه به تابعیت اول خود بازگردد (ماده ۹۸۶ قانون مدنی)، اما در خصوص زنان ایرانی که با مرد خارجی ازدواج می‌کنند، در صورت عدم ممنوعیت نکاح میان آن‌ها زن ایرانی در تابعیت ایرانی خود باقی می‌ماند (نظریه استقلال تابعیت) مگر اینکه دولت متبوع شوهر تابعیت شوهر را بر زن تحمیل کند یا در صورت عدم تحمیل، اختیار انتخاب تابعیت به زن واگذار شود و زن تابعیت شوهر را انتخاب کند (ماده ۹۸۷ قانون مدنی). البته، در این صورت نیز حق بازگشت به



تابعیت ایران برای زن ایرانی که در اثر ازدواج به تابعیت خارجی درآمده است نیز شناخته شده است^۱ (سلجوقی، پیشین: ۲۲۸).

۲- جانشینی، مهاجرت و اعمال مجازات

در موقعیت‌های مختلف نظیر جانشینی یک کشور نیز ممکن است احتمال تغییر تابعیت و بی‌تابعیتی مطرح شود. با وجود این، در جایی که بخشی از سرزمین یک کشور به هر دلیلی در زمره قلمرو سرزمینی کشور دیگر و تحت حاکمیت کشور دیگر قرار بگیرد و دولت جانشین تابعیت خود را به ساکنین زن آن بخش از سرزمین اعطا نکند؛ در این وضعیت اتباع دولت قبلی به طور خودکار اتباع دولت جانشین نمی‌شوند. بلکه تابعیت دولت جانشین معمولاً به موجب معاهده‌ای میان دولت جانشین و دولت سابق اعطا می‌شود. با این حال این معاهدات همواره شامل موارد بی‌تابعیتی موجود نمی‌شوند و کسانی که از قبل بی‌تابعیت بودند دارای تابعیت نمی‌شوند. البته در جایی که افراد از پذیرش تابعیت دولت جانشین امتناع کنند نیز پدیده بی‌تابعیتی به وجود می‌آید (ارفع نیا، پیشین: ۳۷). در صورت مهاجرت زنان یا پناهنده شدن آن‌ها به کشورهای دیگر نیز زمینه بروز بی‌تابعیتی فراهم می‌شود. پناهندگی یا مهاجرت به کشور دیگر به خودی خود دلیل بر ترک یا سلب تابعیت فرد نیست، اما اگر دولت متبوع چنین زنانی، تابعیت را از آن‌ها سلب کنند و آن‌ها نیز نتوانسته باشند تابعیت دولت جدید را کسب کنند، در این صورت مهاجرت و پناهندگی می‌تواند از مصادیق بروز بی‌تابعیتی باشد (لی: ۱۶).

سلب تابعیت از طریق اعمال مجازات نیز از جمله موقعیت‌هایی است که سبب بروز پدیده بی‌تابعیتی می‌شود. این نوع اقدام بعد از جنگ جهانی اول در قوانین کشورهای نظیر فرانسه و ایالات متحده آمریکا به چشم می‌خورد. در صورتی که کشوری از فرد در نتیجه اعمال مجازات سلب تابعیت کند و آن فرد به تابعیت کشور دیگری هم در نیامده باشد، نتیجه آن بی‌تابعیتی خواهد بود (دانش پژوه، پیشین: ۱۶۳). یا زمانی که قانون، شخص را مخیر می‌کند که بین دو

۱. ماده ۹۹۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد «از اتباع ایران کسانی که خود یا پدرشان موافق مقررات تبدیل تابعیت کرده باشند و بخواهند به تبعیت اصلیه خود رجوع نمایند به مجرد درخواست به تابعیت ایران قبول خواهند شد مگر آنکه دولت تابعیت آن‌ها را صلاح نداند».

تابعیت یکی را اختیار کند و وی هیچ یک را انتخاب نکند (نصیری، پیشین: ۳۰). در راستای جلوگیری از بی‌تابعیتی پیشنهاد شده است که اولاً هر فردی به محض تولد باید تبعه دولت معینی باشد که این امر همان‌طور که بیان شد از طریق شیوه‌های تحمیل تابعیت در قالب سیستم خون (نسب) و سیستم خاک قابل تحقق است و دوم اینکه هیچ فردی نمی‌تواند ترک تابعیت کند بدون این‌که تابعیت دولت دیگری را بپذیرد. ویژگی پیوستگی و دوام رابطه تابعیت ایجاب می‌کند که تدابیری به این منظور اتخاذ شود. بعد از جنگ جهانی اول مواردی به چشم می‌خورد که افراد در نتیجه سلب تابعیت به عنوان مجازات قانوناً و سلب تابعیت در اثر پناهندگی یا مهاجرت عملاً بی‌تابعیت می‌شدند که بخشی از این جمعیت را زنان تشکیل می‌داد، اما این‌که برای پیشگیری و جلوگیری از بی‌تابعیتی، دولت‌ها را به عدم قبول ترک تابعیت یک فرد طبق قانون تا زمان کسب تابعیت جدید مجبور کرد با ماهیت قانونی تابعیت سازگار نیست، زیرا تابعیت در وهله اول یک پدیده سیاسی است هر چند متعاقباً آثار حقوقی نیز در پی خواهد داشت. بنابراین، دولت‌ها بر طبق اصل برابری حاکمیت‌ها با توجه به مبانی و ساختار حاکمیتی خود قواعد و مقررات راجع به نحوه اعطا و ترک تابعیت را پیش‌بینی می‌کنند، به همین ترتیب اجبار یک دولت برای اعطای تابعیت به فرد نیز محل اشکال است (ارفع نیا، پیشین: ۵۵-۵۳).

بند دوم: تابعیت و بی‌تابعیتی زنان در آینه تعهدات حقوق بشری دولت‌ها

تعهد دولت‌ها نسبت به حقوق بشر دو گونه یعنی تعهد به وسیله و تعهد به نتیجه است. منظور از تعهد به وسیله آن است که متعهد با به‌کارگیری وسیله و امکانات خاص، متعهد به تدارک محتوای حق برای ذی‌حق خواهد بود. به عنوان مثال ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کشورهای عضو را در به‌کارگیری سعی و تلاششان با استفاده از حداکثر منابع موجود، به منظور تامین رو به تزاید حق‌های شناخته شده در این میثاق متعهد می‌داند (قاری سید فاطمی، پیشین: ۴۲)، اما در تعهد به نتیجه متعهد مکلف به تدارک حق ذی‌حق است؛ این تکلیف و تعهد، قطعی و منجز بوده و مقید به وسیله یا امکانات خاصی نشده است. به عنوان نمونه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۲ خود، کشورهای عضو را بدون قید «امکانات موجود» به تضمین حق‌های مطرح در میثاق مکلف می‌سازد که به



معنای تعهد به نتیجه فوری است. این امر به خاطر آن است که حق‌های مدنی و سیاسی بر خلاف حق‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است به آسانی از سوی خود دولت‌ها و با مداخله آن‌ها به مخاطره افتد. به همین دلیل متعهد فرض کردن دولت به صورت فوری و نه مقید به امکانات خاص در حوزه حق‌های مدنی و سیاسی، معقول است (همان: ۴۶). با توجه به ماهیت تابعیت به‌عنوان یک حق بشری که دارای آثار سیاسی و حقوقی و اجتماعی است به نظر می‌رسد نمی‌توان به طور قطع تعهدات دولت‌ها در تضمین آن را از نوع تعهد به نتیجه دانست. زیرا حاکمیت دولت‌ها دلیلی بر امکان تحدید تحقق این حق در قالب اعمال حق شرط معرفی شده است. به این ترتیب در این قسمت به دامنه تعهدات دولت‌ها در حوزه اعطای تابعیت برابر به زنان و پیشگیری از بروز پدیده بی‌تابعیتی و امکان یا عدم امکان اعمال حق شرط در این حوزه پرداخته خواهد شد.

الف) ماهیت و دامنه تعهدات دولت‌ها

در تقسیم‌بندی یا صحبت از حقوق، در برخی از نظام‌های حقوقی داخلی برخورداری از پاره‌ای از حقوق منوط به شرایطی است؛ به عنوان نمونه بر اساس این‌که فردی تبعه یک کشور باشد، یا نباشد ممکن است از یک سری حقوق نظیر حقوق سیاسی برخوردار نشود، اما حقوقی وجود دارند که عام هستند و در اعطا یا داشتن آن‌ها جنسیت یا هر تعلق عارضی دیگر ملاک نیست. حق داشتن تابعیت حقی نیست که متعلق به یک قشر خاص یا جنسیت معینی باشد، حقی است همگانی که همه افراد انسانی صرف‌نظر از تعلقات عارضی از جمله جنسیت، مذهب، قومیت، نژاد، زبان و غیره مستحق دارا بودن آن هستند، البته به موجب اسناد حقوق بشری دولت‌ها متعهدند کلی حق‌های مندرج در آن اسناد را نسبت به تمام افراد داخل در قلمرو صلاحیتی خود تضمین و حمایت کنند، اما موضوع تابعیت به دلیل ماهیت متفاوت آن از سایر حق‌های فردی صرفاً از این نیست که دولت‌ها باید هر فرد داخل در قلمرو صلاحیتی خود را تبعه خود محسوب کنند، زیرا ماهیت تابعیت به گونه‌ای است که از یک طرف هر فرد حق دارد، دارای آن باشد و به یک دولتی تعلق داشته باشد و از طرف دیگر اعطای آن در اختیار دولت‌ها است و در نحوه تحمیل تابعیت دولت‌ها نمی‌توان دخالت کرد. هر چند تعهدات حقوق بشری در این خصوص در صدد ایجاد رویه هماهنگ و واحدی برای اعطای

تابعیت بر مبنای اصل عدم تبعیض میان زنان و مردان است و دربردارنده مقررهای برای جلوگیری از بی‌تابعیتی زنان است با این حال دولت‌ها در پذیرش بی‌چون و چرای آن تعهدات بر مبنای حاکمیت برابر خود تمایل ندارند (کرایونکو: ۱۷).

اسناد بین‌المللی در قالب معاهدات از جمله منابع اصلی حقوق بین‌الملل و از جمله ابزار الزام دولت‌ها هستند. بنابراین، با توجه به برابری حاکمیت‌ها در جامعه بین‌المللی صرفاً دولت‌هایی ملزم به رعایت مفاد و تعهدات معاهدات مذکور هستند که صریحاً رضایت خود را نسبت به پایبندی به معاهده از طرق مختلف امضاء، الحاق، تصویب و عضویت اعلام کرده باشند. در غیر این صورت امکان الزام دولت‌ها به رعایت تعهدات مذکور در معاهدات وجود ندارد، مگر اینکه تعهدات از نوع قواعد آمره یا در زمره عرف عام بوده باشند که برای تمام دولت‌ها اعم از عضو یا غیرعضو الزام‌آور تلقی شود. بعید به نظر می‌رسد موضوع نحوه اعطای تابعیت از جمله قواعد حقوق عرفی عام باشد. البته قاعده عدم تبعیض بر مبنای جنسیت در خصوص تابعیت می‌تواند قاعده عرفی عام تلقی شود (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۳: ۹۷).

به موجب کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق زنان، دولت‌ها در راستای تحقق حق تابعیت زنان باید اقدامات مقتضی را برای حصول اهداف خاص اتخاذ کنند، از جمله آن اهداف، عدم تبعیض علیه زنان در اعطای تابعیت، اصلاح و لغو قوانین، مقررات و رویه‌های تبعیض‌آمیز علیه زنان در قلمرو تابعیت و پیشگیری از ظهور پدیده بی‌تابعیتی است. ادبیات اسناد حقوق بشری در خصوص تابعیت و بی‌تابعیتی زنان اجازه نمی‌دهد دولت‌ها منفعل باقی بمانند و هیچ‌گونه اقدامی در این خصوص اتخاذ کنند. به عنوان نمونه ماده ۲ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان مقرر می‌دارد تمام اقدامات مذکور در کنوانسیون باید بدون تأخیر اتخاذ شود (کرایونکو: ۲۸).

به موجب ماده ۹ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، دولت‌های عضو به زنان حقوق مساوی با مردان درباره کسب، تغییر یا حفظ تابعیت خود اعطا خواهند کرد. دولت‌ها به ویژه تضمین می‌کنند که ازدواج با فرد خارجی یا تغییر تابعیت شوهر در طی دوران ازدواج، خود به خود باعث تغییر تابعیت زن، بی‌تابعیتی یا تحمیل تابعیت شوهر به او نشود. همچنین دولت‌های



عضو به زنان حقوق مساوی با مردان دربارهٔ تابعیت فرزندانشان اعطا خواهند کرد^۱ (یوان تی سی: مادهٔ ۹).

همان‌طور که روشن است مادهٔ ۹ کنوانسیون مذکور شامل دو بند راجع به تعهدات دولت‌ها در خصوص برابری تابعیت زنان است. بند اول مادهٔ ۹، دولت‌ها را ملزم به اعطای حقوق مساوی زنان با مردان در کسب، تغییر و حفظ تابعیتشان می‌کند و بند ۲ این ماده شامل تعهد دولت به اعطاء حقوق مساوی زنان با مردان در خصوص تابعیت فرزندانشان است. در این راستا، کمیتهٔ کنوانسیون در نظریهٔ خود به طور خاص بر اهمیت جنبهٔ اول حق بر تابعیت تأکید کرد، کمیتهٔ مذکور معتقد است که جایگاه تابعیت یا شهروندی برای اعمال حقوقی نظیر حق بر رأی دادن، تصدی مناصب عمومی و دسترسی به منافع عمومی و حق انتخاب اقامت ضروری است. بنابراین، تابعیت باید از طریق زنان بالغ قابل تغییر باشد و نباید خودسرانه به خاطر ازدواج یا انحلال ازدواج یا به خاطر تغییر تابعیت شوهر و پدرش تغییر کند (کرایونکو: ۱۲۵). این درحالی است که حقوق بین‌الملل تا زمان تصویب کنوانسیون‌های فوق‌الذکر هیچ محدودیتی را برای دولت‌ها برای اجتناب از بی‌تابعیتی تحمیل نمی‌کرد. این اسناد عمده‌تاً مربوط به بی‌تابعیتی قانونی کودکان و زنان است (لی: ۲۰).

کنوانسیون ۱۹۶۷، تابعیت زنان متأهل و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان که به طور مستقیم و غیرمستقیم به منع بی‌تابعیتی قانونی در بین زنان اقدام کرده است؛ به طور خاص حاکمیت دولت‌ها را در خصوص موضوعات تابعیت و بی‌تابعیتی محدود کرده است؛ با این حال و به‌رغم وجود چنین محدودیتی برای دولت‌ها، امکان چنین محدودیتی در این خصوص در عمل ممکن نیست، زیرا این دولت‌ها هستند که اتباع خود را تعیین می‌کنند. اولین بار در قرن بیستم اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای دربردارندهٔ اصلی بودند که به موجب آن دولت‌ها موظف شدند از بی‌تابعیتی قانونی اجتناب کنند. پیش‌نویس ۱۹۲۹ کنوانسیون تابعیت بر برخی محدودیت‌های حقوق بین‌المللی در خصوص حاکمیت دولت در خصوص موضوعات تابعیت دلالت دارد. مادهٔ ۲ پیش‌نویس کنوانسیون تعارض قوانین در تابعیت مقرر می‌دارد که هر دولتی ممکن است اتباع خود را به موجب قانون خود و با توجه به مقررات و معاهدهٔ خاصی تعیین

1. Convention on the elimination of all forms of discrimination against women, 1979, article 9

کنند که عضو آن هستند، اما به موجب حقوق بین‌الملل اختیار دولت برای اعطای تابعیتش نامحدود نیست (پی سی آی جی، ۱۰۲۳: ۱۳)^۱. دیوان امریکایی حقوق بشر در نظریه مشورتی خود راجع به اصلاحات مقررات تابعیت در قانون اساسی کاستاریکا بیان داشت: به طور کلی امروزه پذیرفته شده است که تابعیت حق ذاتی تمام افراد انسانی است. تابعیت نه تنها شرط مبنایی برای اعمال حقوق سیاسی است، بلکه آن در خصوص اهلیت قانونی افراد نیز اهمیت دارد. بنابراین، صرف‌نظر از این حقیقت که به طور سنتی پذیرفته شده است که شناسایی و اعطای تابعیت از موضوعاتی است که هر دولت در خصوص آن تصمیم‌گیری می‌کند پیشرفت‌های معاصر بیان‌کننده آن است که حقوق بین‌الملل محدودیت‌های مشخصی را بر اختیارات وسیع دولت در این حوزه تحمیل می‌کند و اینکه تنظیم شیوه‌های اعطای تابعیت امروزه نمی‌تواند صرفاً در محدوده صلاحیت داخلی آن‌ها باشد و اختیارات دولت‌ها منوط به تعهدات آن‌ها در جهت تضمین حمایت کامل حقوق بشر است (دیوان بین‌امریکایی حقوق بشر، ۱۹۸۴: ۳۲)^۲. در قضیه فوق‌الذکر، دیوان پیشنهاد کاستاریکا در خصوص اصلاح بند ۴ ماده ۱۴ قانون اساسی خود را بررسی کرد که به زنان خارجی (که تابعیت خود را در نتیجه ازدواج با اتباع کاستاریکایی از دست داده‌اند) اجازه می‌داد به طور خودکار تابعیت کاستاریکا را تحصیل کنند. اصلاح پیشنهادی مقرر می‌داشت زمانی که با اتباع کاستاریکایی ازدواج می‌کنند ممکن است تابعیت کاستاریکا را ۲ سال بعد از زمان ازدواج و اقامت با شرایط جدید از جمله دانش زبان فرانسوی و فرهنگ و تاریخ کاستاریکا تحصیل کنند. دیوان امریکایی حقوق بشر در خصوص قانون کشور کاستاریکا معتقد بود وجود چنین شرایطی برای تحصیل تابعیت به این معناست که اتباع خارجی که تابعیت خود را در نتیجه ازدواج با کاستاریکایی از دست می‌دهند، ممکن بود در صورت عدم تحقق شرایط مذکور، قانوناً برای دو سال یا بیشتر بی‌تابعیت بمانند (بتلر، ۱۹۹۸: ۳۲)^۳. با وجود این، دیوان نتیجه گرفت که اصلاحات پیشنهادی نقض ماده ۲۰ کنوانسیون ۱۹۶۹ امریکایی حقوق بشر در خصوص حق تابعیت نیست. به جای آن، دیوان به اتفاق آراء معتقد بود که اصلاح پیشنهادی نقض ماده ۲۴ در خصوص برابری در مقابل قانون

1. PCIJ

2. Inter-American Court of Human Rights

3. Batchelor



و بند ۴ ماده ۱۷ در خصوص برابری میان همسران به موجب کنوانسیون امریکایی حقوق بشر بود (لی‌لی: ۲۳). نظر دیوان مذکور بر این فرض مبتنی بود که موضوعات تابعیت می‌توانند تحت تأثیر موضوعات دیگر حقوق بشر از جمله برابری میان زن و مرد قرار بگیرند. این درحالی است که حقوق بشر ممکن است موضوع برابری جنسیتی را در رابطه با تابعیت برجسته کند، اما به قدر کافی به موضوع برابری در رابطه با بی‌تابعیتی نپردازد. به موجب ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۳۰ لاهه در خصوص تعارض قوانین تابعیت مقرر شده است که تابعیت اصالتاً تحت حکومت قانون داخلی در چارچوب محدودیت پیش‌بینی شده به موجب حقوق بین‌الملل است. بنابراین، تأکید شده است که موضوع تابعیت یک امر دوسویه است و باید در قانون‌گذاری راجع به آن منافع مشروع و قانونی دولت و منافع افراد (موضوعات تابعیت) لحاظ شود (لی‌لی: ۲۴).

ب) امکان حفظ حق حاکمیت ملی دولت در اعطای تابعیت و بروز بی‌تابعیتی

امکان اعمال حق شرط توسط دولت‌ها با واقعیات جامعه بین‌المللی سازگار است. با تجویز حق شرط علاوه بر اینکه کلیت معاهده و موجودیت معاهده حفظ می‌شود، دولت‌ها از آزادی عمل در تعیین حدود تعهدات قراردادی برخوردار خواهند بود. مشارکت گسترده دولت‌ها در انعقاد و پذیرش معاهدات چندجانبه و افزایش کمی طرف‌های معاهده از جمله مزایای امکان اعمال حق شرط است (الیاسی، ۱۳۸۳: ۷۳)

کنوانسیون‌های مربوط به تابعیت و بی‌تابعیتی زنان نیز از این امر مستثنا نیست. در سال ۱۹۷۶ که پیش‌نویس کنوانسیون رفع هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان در دستور کار مجمع عمومی قرار گرفت، بعد از بحث و اصلاح پیش‌نویس مذکور، مجمع عمومی کنوانسیون رفع تبعیض را در دسامبر ۱۹۷۹ به موجب قطعنامه ۳۴/۱۸۰ (۱۹۷۹) تصویب کرد. کنوانسیون در سوم سپتامبر ۱۹۸۱ در سومین روز بعد از تودیع بیستمین سند تصویب لازم‌الاجرا شد. تا پایان سال ۲۰۰۷، ۱۸۵ دولت عضو آن بودند. این درحالی بود که ۷۶ دولت از حق خود برای ورود شرط به کنوانسیون استفاده کردند. ۱۷ دولت نیز متعاقباً از حق شرط خود به طور کلی صرف‌نظر کردند؛ به این ترتیب در حال حاضر ۵۹ دولت حق شرط خود را محفوظ نگاه داشته‌اند (کرایونکو: ۲۲).

بخش دوم کنوانسیون رفع تبعیض شامل ماده ۹ است، که مربوط به مسأله تابعیت به عنوان چالش برانگیزترین مواد کنوانسیون است، مسأله تابعیت زنان متأهل موضوع کنوانسیون جداگانه ای است. کنوانسیون تابعیت زنان متأهل در سال ۱۹۵۷ تصویب شد و تا حدی با ماده ۹ کنوانسیون رفع تبعیض همپوشانی دارد. به این ترتیب ماده ۹ یکی از مقررات مهم کنوانسیون ۱۹۵۷ در خصوص تابعیت زنان را تکرار می کند. با این محتوا که ازدواج با بیگانه و تغییر تابعیت شوهر در طول زندگی (در دوران ازدواج) نباید خود به خود تابعیت همسر (زن) را تغییر دهد و از این طریق موجب بی تابعیتی زن یا تحمیل تابعیت شوهرش شود. با وجود این، در حالی که کنوانسیون رفع تبعیض در ماده ۹ صرفاً به بیان کلی اصل اکتفا می کند، کنوانسیون ۱۹۵۷ شامل مقررات جزئی تری است. در دو جنبه ماده ۹ کنوانسیون رفع تبعیض قابل مقایسه با کنوانسیون ۱۹۵۷ است. اول این که کنوانسیون ۱۹۵۷ شامل مقرره ای است با این بیان که فرایند پذیرش تابعیت (اعطای تابعیت) باید در دسترس زن بیگانه باشد، به گونه ای که قادر باشد به راحتی تابعیت همسر خود را تحصیل کند. این مقرره بر این فرض مبتنی است که تابعیت زن از تابعیت شوهر تبعیت می کند و نه برعکس. بنابراین، اگرچه هدف آن بهبود موقعیت زن متأهل در خصوص موضوع تابعیت است، این کنوانسیون در صدد ارائه رفتار مشابه مردان و زنان تا جایی نیست که به تابعیت آن ها مربوط می شود. بر عکس کنوانسیون رفع تبعیض شامل عبارت شفاف اصل برابری میان زنان و مردان در خصوص تابعیت آن ها است. با این بیان که دولت های عضو باید به زنان حقوق برابر با مردان در پذیرش، تغییر یا حفظ تابعیت آن ها اعطا کنند. مقرره دوم که به طور خاص اصل مقرر در ماده ۹ کنوانسیون رفع تبعیض را از قواعد و ایده های مندرج در کنوانسیون ۱۹۵۷ متمایز می کند پاراگراف دوم ماده ۹ کنوانسیون رفع تبعیض است و دولت ها را ملزم می کند که به زنان حقوق برابر با مردان در خصوص تابعیت فرزندان آن ها اعطا کند. بر خلاف بسیاری از مقررات دیگر، کنوانسیون رفع تبعیض ماده ۹ شامل تعهدات سخت است. دولت ها باید به زنان حقوق برابر اعطا کنند. بنابراین، دولت های عضو کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان به منظور رعایت این ماده باید حداقل در قوانین خود مقرره ای را پیش بینی کنند که به زنان حقوق فوق الذکر را اعطا کند (کرایونکو: ۳۲) اما تمام دولت ها، با توجه به سیاسی بودن موضوع تابعیت و امکان تعیین شرایط تحمیل و تحصیل تابعیت توسط هر دولت می توانند نسبت به ماده ۹ کنوانسیون رفع



تبعیض علیه زنان شرط اعمال کنند، اما اگر کنوانسیون مذکور به‌طور مطلق و بدون شرط پذیرفته شود، دولت عضو ناگزیر است مقررات داخلی خود را بر تعهدات مندرج در آن کنوانسیون منطبق کند (کرایونکو: ۳۳).

با این حال ماده ۹ کنوانسیون رفع تبعیض^۱ در زمره مقرراتی است که با توجه به تحفظات دولت‌های عضو اعم از اسلامی و غیر اسلامی در قالب حق شرط قرار گرفته است (کرایونکو: ۱۱۳) این امر به این خاطر است که ماهیت تابعیت ذاتاً سیاسی است؛ از این نظر که از اقتدار و حاکمیت دولت‌ها ناشی می‌شود و پس از آن است که تابعیت ایجادکننده رابطه و تعلق است که فرد را به یک دولت معین با تعریفی پیوند می‌زند که در حقوق بین‌الملل دارد. حق شرط یک اعلامیه یک‌جانبه است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۳: ۱۲۶) که ممکن است عمل یک جانبه مستقل یا قراردادی باشد (عماد زاده، ۱۳۶۶: ۲۰۹).

برخی دولت‌های عضو کنوانسیون رفع تبعیض بر ماده ۹ حق شرط وارد کرده‌اند مثلاً عراق بر بند اول ماده ۹، حق شرط وارد کرد به این خاطر که بر طبق قوانین داخلی این کشور زن تابعیت خود را در نتیجه ازدواج با بیگانه در صورتی از دست می‌دهد که بخواهد تابعیت شوهر خود را کسب کند. به علاوه بر طبق قانون عراق زن خارجی که با مرد عراقی ازدواج می‌کند تابعیت عراقی را تحصیل می‌کند. نمونه دیگر می‌توان کشور فرانسه را نام برد که تابعیت فرانسه را به زن خارجی اعطا می‌کند که با مرد فرانسوی ازدواج کند (کرایونکو: ۱۲۶) اصل آزادی اعمال حق شرط از جمله قواعد بنیادین حاکم بر حق شرط است. به این معنا که تجویز صریح اعمال حق شرط لازم نیست و در صورت عدم مغایرت شرط با هدف و موضوع معاهده و عدم منع اعمال حق شرط در معاهده امکان اعمال حق شرط وجود دارد (فلسفی، هدایت الله، حقوق بین‌الملل معاهدات، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۳: ۵-۲۳۴) البته، یادآوری این مطلب لازم است که حق شرط بر ماده ۹ صرفاً توسط دولت‌های غیراسلامی نیز اعمال شده است. دولت‌ها صرف‌نظر از مبانی ایدئولوژیک بنابر اقتدار حاکمیتی خود و به دلایل

۱. ماده ۹ کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان مقرر می‌دارد: «۱. دولت‌های عضو به زنان حقوق مساوی با مردان در مورد کسب، تغییر یا حفظ تابعیت خود اعطا خواهند کرد. دولت‌ها به ویژه تضمین می‌کنند که ازدواج با فرد خارجی یا تغییر تابعیت شوهر در طی دوران ازدواج خود به خود باعث تغییر تابعیت زن، بی‌وطن شدن یا تحمیل تابعیت شوهر به وی نگردد. ۲. دولت‌های عضو به زنان حقوق مساوی با مردان در مورد تابعیت فرزندان‌شان اعطا خواهند کرد.»

سیاسی حاضر نیستند به هماهنگ‌سازی قواعد و مقررات بین‌المللی در حوزه تابعیت تن دهند. هر چند ماهیت کنوانسیون رفع تبعیض هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان به گونه‌ای است که کشورهای اسلامی ضمن تردید در عضویت آن، مسأله حق شرط‌هایی به دلیل ناسازگاری مقررات آن با مبانی اسلامی را مطرح می‌کنند، اما ماده ۹ کنوانسیون مذکور که مربوط به موضوع تابعیت است از جمله موضوعاتی است که دولت‌ها ممکن است صرف‌نظر از چارچوب اسلامی خود به دلیل مسائل سیاسی و حاکمیتی بر آن حق شرط وارد کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

اسناد جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر، نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون رفع هرگونه اشکال تبعیض علیه زنان، کنوانسیون مربوط به موضوعات خاص تعارض قوانین تابعیت، پروتکل لاهه مربوط به قضیه خاص بی‌تابعیتی، کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان، کنوانسیون وضعیت اشخاص بی‌تابعیت، کنوانسیون امریکایی حقوق بشر و کنوانسیون اروپایی تابعیت از جمله دستاوردهای جهانی در راستای حمایت از تابعیت و پیشگیری از بی‌تابعیتی زنان تلقی می‌شوند. این کنوانسیون‌ها جملگی بر حق داشتن تابعیت زنان به طور مساوی با دیگر اقشار جامعه تأکید کرده‌اند. جایگاه حقوقی تابعیت و بی‌تابعیتی زنان در اسناد عام حقوق بشری بیشتر در قالب اصل کرامت ذاتی انسان‌ها مبنی بر داشتن تابعیت نمود یافته است. این درحالی است که در اسناد خاص حقوق بشر زنان، بر حقوق برابر زنان با مردان در کسب، تغییر و حفظ تابعیت آن‌ها تأکید شده است و این اسناد در صدد جلوگیری از تحمیل تابعیت شوهر و پیشگیری از تغییر غیر ارادی تابعیت زنان از جمله در نتیجه ازدواج، مهاجرت، پناهندگی، جانشینی دولت‌ها و سلب تابعیت در اثر اعمال مجازات و همچنین پیشگیری از بروز بی‌تابعیتی زنان در چنین موقعیت‌هایی بوده است. به همین خاطر نظام بین‌المللی حقوق بشر در این حوزه برای تضمین حق تابعیت زنان و پیشگیری از بروز بی‌تابعیتی آن‌ها در بردارنده تعهدات دولت‌ها به طرق مختلف احترام، رعایت این حق، قانون‌گذاری و مکانیزم‌های اجرایی داخلی در این خصوص و تلاش در جهت رفع بی‌تابعیتی زنان است، اما با توجه به اینکه تابعیت جنبه دوسویه دارد از این نظر که از یک طرف هر فردی حق دارد تابعیت داشته باشد و از طرف دیگر دولت‌ها دارای حاکمیت برابر در



عرصه بین‌المللی هستند و یکی از مظاهر تجلی حاکمیت آن‌ها تعیین شرایط اعطای تابعیت به افراد با توجه به مبانی نظام حقوقی خود است. لذا نمی‌توان دولت‌ها را مجبور به تبعیت از یک رویه هماهنگ در نحوه قانون‌گذاری خود دانست، با این حال از منظر حقوق بشر دولت‌ها در اعمال حاکمیت خود اختیار نامحدود ندارند و اگرچه می‌توانند با توجه ماهیت سیاسی تابعیت، قوانین مربوط به تابعیت زنان را تعبیه کنند، اما نمی‌توانند در این خصوص مبانی برخورداری انسان‌ها از حقوق بشر را نادیده انگارند. به این ترتیب به دولت‌ها اجازه داده شده است در جهت الحاق هر چه گسترده‌تر به اسناد جهانی حقوق بشر حق حاکمیتی خود را تا حدی محفوظ نگاه داشته و حق شرط بر معاهدات وارد کنند. البته حق شرط وارده باید با هدف و موضوع کنوانسیون ذی‌ربط سازگار باشد؛ به این ترتیب ورود حق شرط بر کنوانسیون که هدف و موضوعش برابری زنان و مردان در برخورداری از تابعیت و امکان تغییر و حفظ برابر تابعیت به منظور پیشگیری از بی‌تابعیتی است، موضوع ورود حق شرط دولت‌ها برای تحدید این برابری قابل تأمل به نظر می‌رسد، اگر چه در رویه عملی دولت‌ها چنین تحدیدی توسط دولت‌ها به چشم می‌خورد. به این ترتیب زمینه فاصله و شکاف میان اسناد جهانی حقوق بشر و رویه و عملکرد متفاوت دولت‌ها فراهم می‌شود که علت اصلی آن را می‌توان در عدم وجود ضمانت اجرای کافی بین‌المللی در این خصوص و سیاسی بودن ماهیت تابعیت جستجو کرد.

منابع

- ارفع نیا، بهشید (۱۳۷۶). *حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: بهتاب.
- الیاسی، مرتضی (۱۳۸۳). حق شرط بر معاهدات بین المللی، *ماهنامه معرفت*، ۷ (پیاپی ۸۲): ۷۱-۸۲.
- سلجوقی، محمود (۱۳۸۸). *حقوق بین الملل خصوصی* (جلد اول)، تهران: میزان.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۳). *حقوق معاهدات بین المللی*، تهران: گنج دانش.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۳). *حقوق بین الملل عمومی*، تهران: گنج دانش.
- فلسفی، هدایت الله (۱۳۸۰-۱۳۸۱). حق، صلح و منزلت انسانی، *مجله حقوقی*، ۱۹ (۲۶-۲۷): ۵-۱۳۰.
- قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۰). *حقوق بشر در جهان معاصر* (دفتر یکم)، تهران: شهر دانش.
- قربان نیا، ناصر (۱۳۹۰). *حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: ۴-۹۱.
- عباسی، بیژن (۱۳۹۰). *حقوق بشر و آزادی های بنیادین*، تهران: نشر دادگستر.
- عماد زاده، محمد کاظم (۱۳۶۶). استفاده از «حق شر» در معاهدات بین المللی، *مجله حقوقی*، ش ۸، بهار و تابستان.
- مدنی، سید جلال الدین (۱۳۶۹). *حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: احمدی.
- مکرمی، محمد علی (۱۳۸۶). *حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: دانشکده علوم قضایی.
- (۱۳۸۱). *مجموعه اسناد بین المللی حقوق بشر*، زیر نظر اردشیر امیر ارجمند، جلد اول، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- Arfa niea, B. (1997). *Private international law*, Tehran: Behtab(Text In Presian).
- Abaasi, B. (2011). *Human Rights and fundamental freedoms*, Tehran: Dadgostar(Text In Presian).
- Amirarjoman, A.(2002). *International Human Rights Instruments*, Tehran: Shahid Beheshti University(Text In Presian).
- Angela H. & Siobhan L.(1999). *Ahuman Rights: an agenda for the 21st century*, Cavendis publishing limited, London, Sydaney.



- Andrew H. (1999). *power, principles and prudence: protecting human rights in a deeply divided world in: Tim Dunne and Nicholas J. Wheeler, Human rights in Global politics*, Cambridge university press.
- Barelli, M. (2010). The Interplay between Global and Regional Human Rights Systems in the Cnstruction of the Indigenous Rights Regime, *Human Rights Quarterly*, 32(4): 951-979.
- Carol B. (1998). Stateless and the problem of resolving nationality states, , 10, *international Journal of Refugee Law*, 156,167.
- Convention on the nationality of married women, UN resolution 1040 (XI), 1957, entered into force 11 August 1958.
- Convention on the political rights of women, general assembly resolution 460 (VII), 1952, entered into force July 1954.
- Convention on the elimination of all forms of discrimination against women, 1979, UN TS 20378, Vol 1249.
- Ekaterian, Y. & Rivenko, K. (2009). *women, Islam and International Law*, Martinus Nijhoff, Leiden Boston.
- European convention on nationality.(1997). entered into force 1 March 2000.
- Emad Zadeh, K.(1987). Rezervation in international treaty, *Legal Mgazine*, No 8, (Text In Presian).
- Elyasi, M.(2004). Rezervation on international treaty, *Marefat*, No82, (Text In Presian).
- Falsafi, H.(2002). *Right, Peace and Dignity*, Legal Mgazine(Text In Presian).
- Ghari S. F., & Mohammad, S. (2011). *Human Rights in contemporary World*, Tehran: Shahr Daanesh(Text In Presian).
- Ghorban nia, N.(2011). *Human Rights and Humanitarian law*, Tehran(Text In Presian).
- Hague convention on certain questions relating to the conflict of nationality laws, 1930, entered into force 1937.
- Inter American Court of Human Rights(1984). Advisory opinion, *Human Rights Law Journal*, 161, (32)-(35)
- Mokarami, M. A.(2007). *Private international law*, Tehran: Judicial science University (Text In Presian).
- Madani, S. Jalal(1990). *Private international law*, Tehran: Ahmadi(Text In Presian).
- Mark E, Villiger(2009). *Commentary on the Vienna convention on the law of treaties 1969*, *Martinus Nijhoff publishers*, Leiden: Boston.
- P. M North(1923). *Cheshire s private international law*, London, Butt ER Worths, 1974PCIJ, Series B, No 4, 13.
- Saljoghi, M.(2009). *Private international law*, Tehran: Mizan.
- Tang Lay Lee(2005). *statelessness, Human rights and Gender, Irregular migrant workers from Burma in Thailand*, Martnus Nijhoff, Leiden Boston.
- The hahue protocol relating to a certain case of stateless(1930). entered into force 1937.
- The convention relating to the status of refugees, 1951, entered into force 1 July 1954.

- The convention relating to the status of stateless persons, 1954, entered into force 1960.
- The convention on the reduction of statelessness, 1961, entered into force 13 December 1975.
- The American convention on human rights, 1969, entered into force 18 July 1978.
- UN Doc CRC/C/SR. 465 (23 Sep 1998) CRC Committee consideration of state Report: Japan
- UN Doc CRC/C/SR. 4 59 (16 Sep 1998) CRC Committee consideration of state Report: Democratic peoples republic of Korea
- UN Doc. E/CN. 6/1999/WG/L2 (1999)
- William A. Schabas(1997). Reservation to the convention on the elimination of all forms of discrimination against women and the convention on the rights of child, William and Mary, *Journal of women and the law*, 3: 79-112.
- Ziaei bigdeli, M. R.(2004). *International Treaty Law*, Tehran: Ganj Daanesh(Text In Persian).
- Ziaei bigdeli, M. R.(2014). *Public international law*, Tehran: Ganj Daanesh(Text In Persian).



Legal Analysis of Women's Nationality Status and Statelessness: A Human Right's Perspective

Seyedeh Latifeh Hosseini*

Abstract

The international human rights law on nationality and statelessness has developed through the adoption of a number of international and regional instruments during the twentieth century. This indicates the effect of stateless status on human rights protection is beginning to receive attention at the international level. There is a developing relationship between involuntary changing of nationality and statelessness. This proposition takes in to account the current United Nations agencies and human rights instruments on women nationality and on reducing statelessness among women. International law did not impose any limits on states to avoid women's statelessness until the 1930 Hague conventions on conflict of nationality laws and the 1930 Hague protocol on statelessness. This article shall examine how these international human rights instruments signify a shift away from the primacy of state sovereignty on nationality and stateless issues. In doing so it concludes international human rights law impose limits on state sovereignty on nationality. Today's under international law the powers of a state to confer its nationality and to withdraw nationality is not unlimited. International law limits imposed on state sovereignty on conferral and withdrawal of nationality would help to reduce statelessness among women.

Keywords:

Nationality, Statelessness, Women, Human Rights

* Phd in International law, Assistant Professor of Alzahra University, Department of law

DOI: 10.22051/jwfs.2017.10521.1166

Submit Date: 2016-06-26

Accept Date: 2017-06-11